



گفت و گو با مصطفی کوشکی، کارگردان نمایش «رؤیای یک شب نیمه تابستان»

ریسک سنگینی بود...

عکس: حامد مصدقیان/روزبهان

ما به‌عنوان تماشاگر گاهی ترس داشتیم نکند با این حرکت‌ها و با این دکور، بازیگرها آسیب ببینند. دوم چطور شد خانم ناز آفرین کاظمی در نقش «هلن»، ایفای نقش «هیپولیتا» با بازی خانم صمدی را به عهده گرفتند؟ خوب در هر حال ایشان یک نقش دیگر هم در این نمایش دارند و کار فوق العاده سختی بوده که یک بازیگر در چنین تئاتری در دو نقش کار کند.

در پاسخ به سوال اول شما بگویم راستش اتفاقی که برای آزاده صمدی افتاد، دقیقا جایی افتاد که نباید می‌افتاد، یعنی نه در اجرای حرکت‌ها بلکه در راه رفتن مصدوم شدد. در واقع در موقعیت‌هایی که ضریب آسیب‌پذیری می‌توانست بالا باشد، این اتفاق نیفتاد. دقیقا جایی که خانم صمدی داشتند از صحنه خارج می‌شد، ناگهان پیش لای فنرهای ترامپولین رفت و وقتی خواست پایش را بیرون بکشد، متاسفانه رباط پایش پاره شد. خوب اتفاق بدی بود. هجدهم ماه این اتفاق افتاد و خانم ناز آفرین کاظمی آن‌قدر توانمند هست که ما توانستیم او را جایگزین کنیم. اما نکته این جاست ما ۴۵ دقیقه قبل از اجرا تازه فهمیدیم که آزاده صمدی دیگر نمی‌تواند روی صحنه بیاید.

یعنی روز قبل مشخص نشد؟

نمی‌شود؟ در این چند شب چنین اتفاقی نیفتاد که ما روز سرد گرم بشود. اما خوب مسأله این است که ما روز اول اصلا چاره‌ای نداشتیم ولی خوب در روزهای بعد، تمهیدی در لباس اندیشیدیم که تغییرات زودتر انجام شود. ولی همین حالا هم وقتی ایشان از نقش «هروس» آمازونی» می‌رود پشت صحنه تا برای نقش «هلن» تغییر چهره بدهد، بچه‌های طرح، گرم و لباس باید فوراً بزنند سرش تا او را آماده کنند. البته خوب‌بختانه فعلا از پس آن برآمده‌ایم و هر اجرا هم دارد بهتر می‌شود.

در پایان دوباره می‌خواهم برگردم به متن شکسپیر. عشق تراژیک و آندوه‌باری که ما در آثار دیگر شکسپیر می‌بینیم، این جا دست‌افزاری برای خندیدن است، حتی به نوعی هجو می‌شود. در واقع اگر «رومئو و ژولیت» را در ستایش عشق بدانیم، «رؤیای یک شب نیمه تابستان» نقطه مقابل آن است. سر کرده جنیان، به ماده‌ای دست پیدا می‌کند که با پاشیدن آن به صورت دیگران می‌تواند طرف را عاشق کند. این در ظاهر امر ممکن است فانتزی باشد اما در لایه‌های عمیق تر متن اشاره دارد به وضع

متزلزل «عشق»، یعنی عاشق شدن انسانی به انسان دیگر را تا این حد بی‌شکوهانه نشان می‌دهد. تناقض عجیبی است. شکسپیری که ستاینده «عشق» بوده حالا همان «عشق» را دارنده سخره می‌گرد.

انتقادهای این نمایشنامه را از آزادی می‌بیند و فقط به خاطر پایان خوش آن است که جزو آثار کمدی قرار گرفته. این هم بعد از آن بوده که این نمایشنامه را برای اجرا در یک مراسم عروسی در دربار، به شکسپیر سفارش داده بودند. شکسپیر هم مجبور بوده به خاطر سفارشی بودن کار، پایان را Happy End کند. ولی دقیقا همین طوری است که می‌گویید وقتی به خود کار برمی‌گردید و عمیق می‌شوید می‌بینید و چوه تراژیک آن بیشتر به چشم می‌آید یک عده بین آدم‌ها دارند سرنوشته مردم عادی را تعیین می‌کنند و یک عده هم بین جن‌ها، در واقع دست‌هایی که از استین جن‌ها بیرون آمده، نشانه‌هایی به ما می‌دهد از نشانه‌های قدرت و روابط سیاست. این که یک عده به همین راحتی از طریق گرد‌های به اسم کرده عبق دارند یا سرنوشته آدم‌ها بازی می‌کنند، در واقع دست‌هایی است که حکومت آن زمان. یعنی حکومت به راحتی تو را در جایگاه دیگری قرار می‌دهد و به تو امر می‌کند لحظه‌ای عاشق این باش، لحظه‌ای بعد عاشق آن. من مدل‌های زیادی برای این نمایش برداشتم و حتی در یکی از این مدل‌ها، به پرنکرتر کردن این وضع هم فکر کرده بودم. حتی می‌خواستیم برای نقش پادشاهان از کتوله‌ها استفاده کنیم، چون این لایه از متن آن قدر قابلیت پرداخت دارد که حتی می‌تواند به شکل یک نمایش جداگانه قابل اجرا باشد. در واقع این نمایش از این دیدگاه تراژیک است که حکومت دارد با اعمال قدرت، تقدیر آدم‌ها را رقم می‌زند. شکسپیر به این مفهوم هم نظر داشته اما خوب مجبور بوده غیر مستقیم آن را بیان کند، چون اگر دقت کرده باشید ما بخش‌هایی را عوض کردیم. در واقع این آدم‌ها در متن اصلی، یکسری کارگر آنتی هستند که قرار است برای پادشاه نمایشی اجرا کنند و باید فضای کمدی عجیب و غریبی بین اینها به وجود بیاید. آن هم کارگرانی که هیچ چیز از دنیای نمایش نمی‌دانند و حالا قرار است بیایند جلوی پادشاه نمایش اجرا کنند.



گفت و گو با ابراهیم پشت کوهی، کارگردان نمایش «مثل آب برای شکلات»

عشق، موسیقی، رنگ و آشنیزی بر صحنه تئاتر

معاصر است که من بدان نزدیکم، از این منظر به کثرت در سال‌های پیش چنین کرده و من با آگاهی و اشراف می‌دانم ولی تئاتر من با تئاتر کانتور خیلی فرق دارد و من به او احترام می‌گذارم. این جسات حضور مولف همراه با اثر برخلاف مرگ مولف، تماشاگر مولف را پدید می‌آورد. امکانی را به وجود می‌آوردیم تا تماشاگر هم بخشی از اجرا را در ذهن خودش بسازد.

این برداشت کانتور برای خلق نوعی تئاتر اینترنت اکتیو در آثار شما نیز شکل می‌گیرد؟

این تماشاگر مولف دقیقا می‌خواهد چه کند؟

بخشی از اجرا را در ذهنش بسازد و یونسکو می‌گوید تئاتر خوب تئاتری است که به محض پایشش تازه شروع شود. تماشاگر با خروج از سالن، حیات خود را در تحیل اثر بداند.

پرش‌های مداوم روایی به همین منظور است

روز آخر و لحظه نهایی اجرا، کارگردان هم می‌تواند در صحنه حضور داشته باشد. من کارگردان اتاق نور نیستم، یا کنار تماشاگران می‌نشینم یا در صحنه‌ها می‌باشم. صحنه به جز آن که کسی نباشد و مجبور باشم به اتاق نور بروم.

در اجرای قبلی، شماروی صحنه نمی‌آمدید، این اجرا چه چیزی را می‌طلبید که این رویه را انتخاب کردید؟

اگر هر روز سر صحنه بیایید می‌بینید که روی صحنه نمی‌آیم، در کل اجراهای «مثل آب برای شکلات» شاید من سه روز روی صحنه آمده باشم. واقعا به حس و حال ربط دارد. من در گوشه‌ای نشسته‌ام و ناگهان حس می‌کنم امروز می‌توانم حضور داشته باشم. در آثار پست‌مدرن این ویژگی وجود دارد که رای می‌تواند در عین روایت همان لحظه دخل و تصرف و روایت را مخدوش کند. در زمان اجرا رای و وجود دارد اما نوسونده یک رای است و کارگردان رای دیگر. این فاصله‌گذاری‌های مدرن است که در کار صورت می‌گیرد. این چند پارگی جهان

نمایشنامه را انتخاب کرده‌اید بگویم ماجرا بر می‌گشت به خیلی بیشتر از اینها. همیشه فکر می‌کردم این نمایشنامه با فضای عجیب و غریبی که دارد، آدم را به یک نوع چالش دعوت می‌کند و من این وسوسه را دایم در خود احساس می‌کردم، یعنی فضای جادویی و فانتزی آن به نحوی بود که دوست داشتم خودم را در آن محک بزنم و وارد این چالش شوم. البته به همان میزان هم ریسک‌است.

دقیقا وقتی می‌گویم چالش یعنی همین. به هر حال ممکن است ورود به این چالش کارگردان را زمین‌بزند. به ویژه «رؤیای یک شب نیمه تابستان»، حالا دیگر نمایشنامه‌های شکسپیر هم ممکن است چنین چالشی را داشته باشند اما این یکی به نظرم ریسک بیشتری دارد.

بله. ترازوی‌های شکسپیر مثل «هملت» یا «مکبث» به نحوی هستند که به بدترین اجراها هم می‌توانند مخاطب را حفظ کنند. حتی طوری هستند که شاید بشود گفت در بدترین اجراها هم به خاطر قدرتمندی نمایشنامه نمی‌توان خیلی آن را خراب کرد. اما «رؤیای یک شب نیمه تابستان» به خاطر فضای جادویی و فانتزی به نحوی است که اگر برایش کانسپت و بستر ویژه‌ای نداشته باشی، شکست سنگینی می‌خوری، چون وقتی این فضا را از این نمایشنامه بگیري، تنها توصیف از آن باقی می‌ماند و پر است از دیالوگ‌هایی که در این سال‌ها کلیشه شده، یعنی قصه به سمتی رفته که دیگر به شکل یک کهن کلیشه درآمده و رفتن به سمت آن خطرناک است، چون هر لحظه می‌تواند آدم را به ورطه تکرار مکررات بکشاند.

ریسک وقتی دوچندان می‌شود که قرار است چنین فضای جادویی در تئاتر ساخته شود. باز اگر سینما بود به مدد جلوه‌های ویژه و کارهای کامپیوتری می‌شود تدابیر مختلفی اندیشید. در واقع امکانات فراوانی برای خلق چنین فضاهایی در سینما وجود دارد. اما این جایا بدین نمایش و در صحنه تئاتر، آن هم با امکانات تئاتر در ایران فضای جادویی خلق می‌کردید.

دقیقا همین طور است ولی ایده اصلی در ذهن من با غیب شدن و ظاهر شدن آدم‌ها روی صحنه شکل گرفت، یعنی دایما در این فکر بودم چه شیوه اجرایی می‌شود برای این نمایش تعریف کرد که کاراکترها

یاسر نوروزی | «رؤیای یک نیمه شب تابستان» یکی از کمدی‌های ویلیام شکسپیر است که در کشور‌های مختلف بار‌های صحنه رفته. اقتباس‌های فراوان سینمایی هم براساس این نمایش انجام شده اما به محض تماشای تئاتر مصطفی کوشکی، تفاوت‌ها را احساس می‌کنید. ابتکاری ویژه در شیوه اجرایی که به طراحی دکوری خلاقانه منتهی شده است. بر این اساس شماروی صحنه شاهد اثری فانتزی خواهید بود با فضایی جادویی که کوشکی با این خلاقیت آن را محقق کرده است؛ کاراکترها لحظه‌ای روی صحنه هستند و در لحظه‌ای دیگر غیب می‌شوند. گاهی هم از دیواره بالای صحنه روی زمین فرود می‌آیند. تمام اینها را اضافه کنید به متنی مفرح که بدون شک مخاطب عام را هم پای نمایش شکسپیر خواهد کشاند. در این گفت‌وگو درباره خلاقیت‌های این کارگردان صحبت کرده‌ایم و همچنین تأویل‌هایی که می‌شود از این نمایش را داد.

این نمایش، وجوه مختلفی دارد که هر کدام به تنهایی قابل بررسی هستند؛ دکور، طراحی لباس، گرم، موسیقی، بازخوانی متن شکسپیر و در کل تمام عناصری که در قالب یک نمایش جمع شده‌اند. ما آن را روی صحنه دیدیم. به نظرم اول از متن اصلی شروع کنیم. «رؤیای یک شب نیمه تابستان» از جمله آثار شکسپیر است که اقتباس‌های سینمایی و نمایشی فراوانی از آن شده، چه شد که احساس کردید چنین متنی را می‌توانید برای مخاطبان ایرانی به نمایش بگذارید؟

قبل از این که درباره نگاه و شیوه اجرای خودم در این نمایش صحبت کنم می‌خواهم درباره قابلیت نمایشنامه‌های شکسپیر بگویم. شکسپیر از آن جمله است که تمام آثارش آن قدر قابلیت دارند که تو می‌توانی در هر ظرفی آن را بریزی. برای همین هم هست که نمایشنامه‌های او را چه در سینما، چه در تئاتر، چه در تلویزیون و چه در مדיاهای دیگر هنری می‌بینید. این یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد آثار شکسپیر است. هم کارگردان آن شده بودند. در این راستا گفت‌وویی با یونسکو و کارگردان این نمایش داشته‌ایم کمی بخوانید.

شهروند | کمتر کسی است که مخاطب تئاتر باشد و نامی از ابراهیم پشت کوهی و گروه تی‌توگ نشنیده باشد. گروهی که به واسطه اجراهای متنوع و بهره‌گیری از ایده‌هایی نو و تازه، همیشه مخاطبان خاص خود را دارد که کارهایشان را دنبال می‌کنند. این روزها ابراهیم پشت کوهی به همراه اعضای گروهش در سالن استاد سمندریان مجموعه ایرانشهر نمایش «مثل آب برای شکلات» را به صحنه آورده‌اند. نمایشی که چندسال پیش هم در تالار چهارم تئاتر شهر به صحنه رفته بود و تنها عده معدودی موفق به دیدن آن شده بودند. در این راستا گفت‌وویی با یونسکو و کارگردان این نمایش داشته‌ایم کمی بخوانید.

در کمتر از یک سال دو کار در تهران روی صحنه بردید که نشان می‌دهد رویه خاصی در کارگردانی و نوشتار دارد. بخشی از این رویه برآمده از منطقه هرزگان است و بارزترین ویژگی نیز رئالیسم جادویی است. دوستم دارم بحث را با رابطه رئالیسم جادویی و فرهنگ هرزگانی شروع کنیم. می‌توانید تئاتر جنوب ایران هستم، یعنی این رابطه دهید از هرزگان به کل جنوب کشور فکر می‌کنم، بهتر است؛ چرا که خاص بودن فرهنگ و مشابهت‌ها در این مناطق است. دریا و گرما با خود چیهایی به از مغان می‌آورد، چون حرارت، جنب‌وجوش، عشق و جنون و میل زیاد به شادی یا نبود رنگ‌های موجود در طبیعت در لباس‌ها تلافی می‌شود. حرف شما درباره رئالیسم جادویی به نوعی درست است. در کارهای ما نیز وجود دارد. در مکبث‌زار یا کمدی الهی جلد دوزخ و من قصد ندارم از همه اینها سپرم، بخشی از این مربوط به زیست است و بخشی مربوط به نگاه من به تئاتر. تئاتر را من در ایران نیاموختم. من تئاتر را از بزرگانی چون گروتسکی، منوشکین، باربا و در متن از شکسپیر و لورکا را می‌بستم. بنابراین خاستگاه و نقطه عزیمت گروه ما آنان هستند یا تئاتر ایران. با تکیه به این که ما به جایی که زندگی می‌کنیم تعلق خاطر داریم. فرهنگ بسیار غنی داریم که چون چشمه‌ها هر بار از آن برمی‌داریم.

از لورکا نام بردید. شاید برخی از مخاطبان این حس را داشته باشند که این نمایش اقتباسی آزاد از «خانه بزرگ آلبا» باشد.

این جور نیست. این اتفاق در زمان رخ داده است. این زمان زندگی دارد که خله بزرگ آلبا هم داشته است. نام

می‌شود تا مخاطب را همراه خود کند و از صندلی بکند. مخاطب آوازا را می‌آموزد، چرا که اشعار ترحیب‌بندهایی هستند که مدام تکرار می‌شوند و مخاطب می‌تواند آنها را بیاموزد.

موسیقی در کار ما شخصیت مهمی دارد. همیشه در آثار موسیقی جایگاه ویژه‌ای داشته، چون معتقدم تئاتر خانه تمام هنرهاست. من به ادبیات در تئاتر اهمیت می‌دهم. برخلاف گذشته آن‌رو که می‌گویند باید از آن کنده شد. این بخشی از تئاتر است. چرا باید زبان را گرفت؟ در عین حال بسیار معتقد به تصویر، تئاتر هنری برای شنیدن نیست، حتی هنری برای دیدن نیست. هنری است بازی تمام حواس آدمی. بنابراین ما جاهلی را مخاطب را به فراخور اجرا درگیر می‌کنیم. در این اجرا آشنیزی هم به اندازه موسیقی مهم است و این می‌طلبید. جای دیگر در اثری دیگر، بخش دیگری را درگیر می‌کنیم.

چرا این آشنیزی همواره حضور ندارد. بسیاری از جاهایی صحنه‌های آشنیزی گپ وجود دارد؟

دو تا مسأله داریم: اول این که می‌توانم جوابی دهم که منتقدان راضی کنند و این هدف من نیست. یواش یواش زندگی رنگ می‌یازد و آشنیزی هم کم‌رنگ می‌شود. اوج آشنیزی هم در مرگ مامان التارخ می‌دهد. برین ذرت‌ها، پاشیدن آرد و پخش شدن فلفل‌ها همه اینها قرار بوده بخت غذایی باشد، یک اتحاد و جمعیت خطاری باشد، اما اینها را کنده می‌شوند.

چرا این تصویر در مرگ ناچوخ نمی‌دهد؟ ناچو می‌میرد. ناچو تا جایی که زنده است در حال بازی کردن این نقش است. وقتی می‌میرد به‌عنوان نخ تسبیح این خانواده از هم می‌پاشد. التارخ می‌تواند این کارا کند، چون استنباد و غد بوشد این اجاره را نمی‌دهد. بعد مرگ ناچو می‌بینیم که باز می‌شود.

شما بیشتر هم گفته بودید که رویکردتان تئاتر پست‌مدرن است. این پست‌مدرن بودن در متن است یا اجرا؟

در این اثر اجرا بیشتر پست‌مدرن است تا متن. متن بر اساس یک زمان بوده و ساختار زمان را دارد. البته زمان ساختار روایی خطی ندارد، روایات‌های موازی دارد. درست است که مرکزیت بازی زندگی تیتاست ولی زندگی روستورا هم تروگرد هم می‌بینید. موج‌هایی است که در کنار هم حرکت می‌کنند. من بیشتر اجرا را به سمت وسوی روایت پست‌مدرن و اجرا به مثابه متن پیش بردم.

عکس: سعید کوشکی